

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث ما درباره تعریف حق بود و عرض شد که مرحوم آقای نائینی اصطلاحاً حق را یک مرتبه ضعیف از ملک می دانستند.
که شرحش داده شد.

مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی در این رساله ای که در باره حق و حکم نوشتند که با حاشیه ایشان چاپ شده، و در خود
حاشیه من جمله به این مطلب ایشان نقد دارند. البته مرحوم آقای نائینی معیار حق را یک، اینکه درجه ضعیف و مرتبه ضعیفه از ملک؛
دو، این است که قابل اسقاط است به خلاف حکم که قابل اسقاط نیست.

عرض کردم این مسئله قابلیت اسقاط هم طبق آن توضیحاتی که عرض کردیم از قرنهای میانه، پنجم، ششم، ابتدائاً در میان اهل سنت،
بعدها در میان علمای ما، تا آنجا هم که من می دانم قرن هشتم، اول شهید اول در قواعد خودش، معیار در حق را قابلیت اسقاط می داند.
لذا مرحوم آقای نائینی مطلبی که دارد غرض می خواهم بگویم سابقه دارد. این طور نیست که ایشان...

ایشان که اصلاً معیار می داند، اصلاً می گوید معیار حق این است که قابل اسقاط باشد. و به کلام مرحوم یزدی هم که می گوید حقوق
چند قسم هستند، بعضی هایش قابل اسقاط نیستند، اشکال می کند که اصلاً این مطلب ایشان قابل قبول نیست؛ چون اگر حق باشد حتماً
باید قابل اسقاط باشد. اگر قابل اسقاط نباشد حق نیست.

و عرض کردیم بعد از مرحوم نائینی آقای خویی هم با مرحوم نائینی اشکال می کند. ایشان حق و حکم را یکی می داند. می گوید یک
حکم شرعی است بعضی جاها قابل اسقاط است بعضی جاها نیست. نه اینکه حق یک چیزی است، هر دو یک نوع تبعد شرعی هستند،
یک نوع حکم شرعی هستند، دارای آثار خاص خودشان هستند.

این خلاصه مباحثی که هست.

البته مرحوم آقای آشیخ محمد حسین هم ابتدائاً این مرتبه ضعیف را متعرض می شود. بعد ایشان وارد بیان می شود از راه همان اصطلاحات و مطالبی که در فکر ایشان در فلسفه بود و که حق یا از مقوله جده است یا از مقوله اضافه، و اینها توش شدت و ضعف جا ندارد. یک توضیحی داده که عرض کردیم نه وارد مطلب می شویم و برای ما هم تعجب آور است، شاید ایشان فرضی بحث، جدلی بحث فرمودند. چون ایشان دو بار در خلال بحث های سابق این مطلب را رد کرد که حق از مقوله جده باشد و اضافه باشد. چطور ایشان آوردند نمی دانیم.

بله، فتبین ان جعل الحق بمعنی الملك لا وجه له؛ این خلاصه نظر ایشان اصلاً ملک نیست. حق ملک نیست که حالا درجه ضعیف باشد. شاید این مراد به معنای ملک، یعنی ملکی که در نظر ایشان مقولی هم بوده، یا اضافه یا جده.

و دعوی خلافه بالمراتب نعم، کونه بمعنا اعتبار سلطنة الوضعیه ممن يجعل الملك غیر السلطنة لا مانع منه؛ اگر بگوییم یک نوع سلطنت است و سلطنت غیر از ملک است، ایشان می گوید این را قبول داریم. در ملک، سلطنت انسان تام است، قوی است، در حق سلطنت انسان ضعیف است. در ملک مثلاً چیزی را که مالکش هست، همه کار می تواند با آن بکند، اما در حق یک محدوده دارد. مثل حق الماره معروف. اگر شما میوه بخريد ملكتان باشد همه کار با آن می کنید. می خورید، می دهید، هدیه می کنید، خرید و فروش می کنید، اما وقتی از یک جلوی باغ رد می شوید مقداری از میوه آویزان است، این حق الماره فقط به همین مقدار است که آن میوه را بچینید و بخورید. به کسی هدیه نمی توانید بدهید، به کسی نمی توانید بفروشید، با خودتان خانه نمی برید و الی آخره.

پس این یک نوع سلطنت است، ملک هم یک نوع سلطنت است. و مراد از حق یعنی سلطنت ضعیفه لا مانع منه.

و اما من یری ان الملك بمعنی السلطنة فالایراد متوجه علیه ایضاً؛ البته ما در بحث گذشته این عبارت مرحوم آقای آشیخ محمد حسین را توضیح بیشتر دادیم. حالا انشاء الله دیگر چون رو به تعطیلی هستیم، توضیح کاملش در آخر بحث که خود ما انشاء الله آنچه را که به ذهنمان می رسد مطرح می کنیم.

.....
بعد ایشان می فرماید و ممکن ان يقال و ان لم اجد من وافق علیه صریحا؛ در آن حاشیه اش هم همین مطلب را ایشان فرمودند. عرض کردم اصولا ببینید در مباحث ققهی یا همین که ایشان قبول صحبت کردیم رجالی یا حدیثی یا اصولی، خب در این اصول تقریبا دویست سیصد سال اخیر شیعه، از زمانی که مرحوم وحید و حید تقریبا آمد، خیلی سعی کردند خیلی از تفکرات را دو مرتبه بازسازی بکنند، از نو شروع بکنند. یا به اصطلاح ما موسس باشند، تأسیس بکنند یا مبدع باشند. عرض کردیم در ققیه شیعه تقریبا مثلا اولین تحرکی که از این قبیل شروع شد، توسط شیخ طوسی است. چون خبر واحد را قبول کرده و روایات معرض عنها را آورده و بررسی کردند. بعد این راه ادامه پیدا می کند راه شیخ طوسی که او جش توسط محقق حلی است، اوج راهی که مرحوم شیخ دارد. و علامه هم به یک معنایی حالا یک جوری کم و زیاد. بعد از این دو بزرگوار تقریبا می شود گفت که نخستین حرکت هایی که آمدند یک نوع تجدید بکنند و کارها را شروع بکنند، این توسط جامع المقاصد است. لکن بهترینش تقریبا می شود گفت یعنی با آمدن صفویه در ایران ۹۰۶، که صفویه آمدند مرحوم جامع المقاصد ۹۴۰ است و ایشان هم به عنوان ققیه رسمی صفویه بود دیگر توسط شاه طهماسب اول. پادشاه دوم صفویان بعد از شاه اسماعیل.

انصافا این چون خب سیاست دستشان افتاد، حکومت افتاد، توسعه خارجی پیدا کردند، یک مقداری شروع شد. اما بیشترین قسمت در این قسمت که سعی شد مثلا مطالب اولیه، آنجاهایی که اجماعی است، آنجاهایی که روایت است، توضیح مبانی، قابل قبول است، بیشتر تحلیلاتش توسط مرحوم مقدس اردبیلی است. ایشان خیلی... نمود این کار یک مقداری روی همین کتاب مدارک و خود معالم، معالم چون خیلی ناقص نوشته، فقهش فقط طهارت، یک مقدار طهارت، مدارک هم ناقص است، تا اوایل حج است. روی مدارک زیاد است، روی مدارک نمود این کار، چون خیلی دیگر احکام را که مثلا می گوید خبرش ضعیف است و مخصوصا اینکه مرحوم صاحب مدارک خبر موثق هم عمل نمی کرده است. خب این خیلی تأثیر می گذارد در فقه.

ما انشاء الله این قدر مجموعاً روایات ابن فضال داریم، واقفی‌ها داریم، فطحی‌های دیگر داریم، عمار ساباطی داریم، خیلی روایت از این مذاهب فاسده داریم. مرحوم صاحب مدارک فقط به حدیث صحیح عمل می‌کند. حسن هم با یک شرایطی. و الا حدیث صحیح عمل می‌کند.

به حدیث موثق عمل نمی‌کند، تازه باز با تمام این حالا قید و قبودش توثیق رجالی را ایشان شهادت می‌داند؛ چون راه‌های مختلفی است. انسداد هست، فلان هست، نمی‌خواهم وارد بحث شوم. ایشان توثیق را شهادت می‌داند. در شهادت هم که تعدد معتبر است. عدلین باید شهادت بدهند.

و لذا نتیجه‌اش افرادی را ثقة می‌داند که دو نفر گفته باشند ثقة نه یک نفر. خیلی ... معلوم شد خیلی راه را چقدر ایشان مشکل انجام ... نمی‌دانم روشن برایتان؟ که باید ثقة باشد. دو نفر هم توثیقش کرده باشند. اما خدا را شکر باز یک مبنای کار ایشان باز کمی شل بود، خود ایشان هم ملتفت نبود. خدا رحم کرد به روایت شیعه، ایشان توثیق علامه را هم یکی حساب کرد. این که می‌گویم خدا را شکر، چون واضح است علامه از نجاشی گرفته. مثلاً ایشان می‌گوید نجاشی و علامه توثیق، این دو تا حساب کرده، در واقع یکی هستند. هر کسی خلاصه را خوانده باشد کاملاً واضح است که حرفهای علامه است. باز خدا را شکر نگفت غیر از نجاشی یکی دیگر را اضافه، مثلاً شیخ هم توثیق بکند. اگر این گفته بود که خیلی مصیبت می‌شد. باز خدا را شکر حواس ایشان پرت بوده یا چه حالا

س: خودش را قانع کرده

ج: خودش را قانع کرد...

توثیقات علامه را هم یکی حساب کرده باز این هم یک نعمت بزرگ الهی. الحمد لله گفت که رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت. به هر حال این یکی را هم ایشان و الا اگر این را هم بنا بود حساب نکند، حالا آقای خویی به عکس، توثیقات علامه را اصلاً حساب نمی‌کند، نه طولی نه عرضی.

س: اصلاً عدلین را لازم نمی‌داند آقای خویی

ج: چرا ایشان از باب اخبار می داند، اخبار حسی. آقای خویی از باب حسی، آن وقت در موضوعات خبر واحد را حجت می داند. آقای خویی از این راه وارد می شوند، خبر نجاشی که می گوید ثقة این را خبر حسی می داند و اصالة الحس، شهادت در اینجا حسی می داند، اصالة الحس در شهادت جاری می کنند و چون خبر ثقة را هم در موضوعات مثل احکام قبول دارند، احتیاج به تعدد ندارد، با یکی قبول می کنند. مثل علامه و ابن داود هم کلا قبول نمی کنند.

علی ای حال کیف ما کان فعلا وارد من گاهی اوقات اینها را تکرار می کنم چون اینها خیلی مهم است.

آن وقت بعد که اخباری ها آمدند، بعد از مرحوم مقدس اردبیلی و اینها، انصافا اخباری ها هم همه شاکله را به هم ریختند. همه اوضاع را انصافا مرحوم ملا محمد امین استرآبادی به هم ریخت. یک دو سه قرنی که اینها بودند، از قرن مرحوم ملا محمد امین ۹۳۳ به نظرم تولدش است، ۱۰۳۰ اینها وفاتش است. حالا بگوئیم قرن دهم مثلا. از قرن دهم که اینها آمدند تا قرن دوازدهم که مرحوم آقای وحید آمد، اینها شاکله را به هم ریختند. وحید که آمد انصافا باز این را باید مبدع حساب کرد. هم مباحث اصولی را رواج داد، هم در فقه تحلیل شروع شد. این تحلیلهای فقهی که ما داریم چیزها کم دارند، حتی سنی ها، علمای شیعه قدیم ما هم کم دارند.

این راه از زمان وحید تقریبا شروع شد. و این را بعد مثلا مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء رشد داد. شیخ انصاری خیلی رشد داد، رشد این کار. لذا ما الان تصور می کنیم مثلا این مکتبی که داریم مکتب شیخ است. راست است شیخ خیلی در این جهت رشد داد. و ایشان هم در حدیث مبانی خاص داشت، هم در رجال داشت، هم در فقه داشت، هم در اصول داشت. فوق العاده مرحوم وحید

س: شیخ رجال هم داشت؟

ج: شیخ یک رجال مختصری هم دارد. همان چند تا از حرف آ - الف دارد. خیلی چیز نیست، خیلی مال آن جوری نیست. شاید هم چاپش کنند، اخیرا شنیدم بعضی می خواهند تقریر کنند. بنا بود سی سال قبل یا بیشتر، من یک نگاهی کردم همان وقت گفتم که یک فواید مختصری دارد. با شأن شیخ، اصلا در مکاسب شیخ کاملا واضح است در کتب شیخ بحث های رجالی جایگاهی ندارد. یعنی خیلی

عادی است نه اینکه مثلا جواهر شاید مثلا نکات رجالی اش بیش از حتی بیش از مستمسک آقای حکیم باشد. این قدر نسبت به خودش و نسبت به زمانش

س: اینکه می گویند مرحوم صاحب جواهر به شیخ به جز اینکه خاطرش جمع بوده از رجال اجازه اجتهاد نداد درست است؟

ج: عکسش است. می گویند مرحوم شفتی که در اصفهان بود به صاحب جواهر اجازه نداد. معروف است شفتی به مرحوم شفتی گفتند جواهر مثلا مجتهد است؟ گفته بود نه، چون در رجال ضعیف است. آن که معروف است آن طرفش است نه اینکه صاحب جواهر اجازه نداده باشد. به جواهر اجازه نداد. البته مرحوم شفتی هم نسبت یعنی اصولا این خط بحث رجالی در اصفهان خیلی حق دارد. خیلی رشد خوبی را شروع کردند. این بخش تحلیل بود، خیلی زحمت کشیدند، مبتنی بر تتبع بود. من فکر می کنم مرحوم شفتی تمام تهذیب و استبصار را تمام سندها را با دقت دیده، خیلی باید تتبع کرد. من کتابهای مرحوم شفتی را نگاه می کنم، شاید حالا آن قواعدیا آن تفکراتی که ما داریم نداشته باشد، اما در تتبع فوق العاده است. یعنی واقعا من معتقدم، خیلی نظر دارد روی تتبع خیلی کار کرده است. و کار مستقل هم کرده، خودش و بچه های مرحوم آقای، پسر و نوه مرحوم آقای کلباسی، بله،

ج: کدام یکی؟

س: فواید ۱۰:۱۳

ج: چند جور دارد ایشان. علی ای حال یک شرح شرایع هم دارد، چه؟ مطالع الاموال؟ چه؟ شرح شرایع دارد ایشان. خیلی، خیلی هم پرصحت است، مثل حرفهای فخر رازی خیلی طولانی صحبت می کند. متنوع هم هست، مثل بنده از این طرف به آنطرف هم زیاد می شود به هر مناسبتی. غرض اینکه انصافا مرد پرکاری است، در منقول زحمت کشیدند. در نجف هم کار شد رجال بعد از او، اما بیشتر جمع آوری بود. این کاری که اصفهان کرده بود اگر این توسعه پیدا می کرد، خوب بود. کارهای بعدی تتمه توسعه اصفهان نیست. راه اصفهان تقریبا بسته شد به خودش.

اما الان هم چرا شروع شده باز به تحلیل و تحقیق و اینها، در هم رجال و هم حدیث، مرحوم آقای بروجردی در این فکر جامع الاحادیث خب خیلی نقاط مثبت هست در جامع الاحادیث. به هر حال این دویست سیصد سال اخیر از قرن دوازدهم تا حالا انصافا در این مجموعه کارهای تحلیلی خوبی دارد در شیعه می شود. لکن می دانید مشکل کار تأسیس یک مشکل دارد. هم احاطه به ما سبق می خواهد. هم نقادی قوی ما سبق می خواهد، هم بعد پایه ریزی یک بنای علمی می خواهد. این خیلی الان مشکلش این آخری است. مثلا مرحوم شیخ طوسی نکته مهمش این است که مثلا در حدود هزار سال قبل یک پایه ریزی مهمی کرد. حالا خیلی جاهایش نق داریم، جای خودش. هم رجال نوشته، هم فهرست نوشته، هم فقه مقارن نوشته، هم فقه تفریعی نوشته، هم فقه مأثور نوشته، هم اصول نوشته، این ما کم داریم اینجور. دقت می کنید؟ یعنی مرحوم شیخ تقریبا تمام معارفی را که ما الان در حوزه داریم نوشته است. علامه هم همین طور است. تقریبا در همه اش دارد، اما مثلا فهرست ندارد، شیخ دارد ایشان ندارد. تفسیر دارد، رجال ایشان که خب مختصر است. می گویند یک رجال مفصلی داشته، یا نوشته یا دست ما نرسیده، یا مثلا مختصراتی نوشته، به هر حال دست ما نرسیده است. علی ای حال الان اگر کسی می خواهد توسعه پیدا کند، نمی دانم روشن شد؟ چون این باید همان سلسله معارف و موسوعه شیخ باشد، هم رجالش قوی باشد، هم فهرستش قوی باشد، هم اصولش قوی باشد، هم فقه قوی باشد، هم حدیث قوی باشد، هم آن تفکر باشد، لکن الان نقاط ضعف را در این هزار سال دیده، یعنی از زمان، الان به نظرم شاید بالاخره یازده سال دیگر فکر می کنم هزاره نجف را بگیرند، احتمالا این طور باشد دیگر. شاید ۴۵۰، اواخر ذی حجه ۴۴۹، ۴۵۰ به نجف رفتند. ۱۴۵۰ یازده سال دیگر است، به نظرم هزاره تأسیس نجف را بگوییم.

انصافا از این جهت شیخ فوق العاده است، نمی شود انکار کرد، خیلی فوق العاده است. این که الان مثل ایشان مثلا ایشان می گوید و به اصطلاح ایشان می گوید و می کند ان يقال و ان لم اجد من وافق علیه صریحا، من تمام این مقدمات را برای گفتم. یعنی اینها در تحلیلها که آمدند، تحلیل های جدیدی اقامه کردند. البته می گویند قبلی ها نوشتند. این مال مرحله تأسیسی است که الان ما به آن روبرو هستیم. دقت می کنید؟

ما الان اصل آن تأسیس رسمی ما هزار سال قبل است. یک دویست سیصد سال است دارد مناقشات می شود. طبعاً مناقشات گاهی جزئی است. شیخ اینجا گفته فلان ثقه، این مثلاً لیس، اینجا گفته مثلاً اسمش این است، اسمش این است، اینجا گفته اصحاب الصادق (ع) نیست، این مناقشاتی که با شیخ هست، غالباً جزئی است. یک دفعه نه، می خواهد مناقشات بیاید روی کل مبنای تصورات ایشان از رجال. بخواهیم یک دوره رجالی جدید بنویسیم. محیط باشیم به کار شیخ. شیخ این رجال را از کجا نوشته؟ چه کار کرده؟ یک عده از مصادرش هم الان در اختیار ما نیست، اما کار شیخ برای ما روشن است. فقه مآثورش روشن است، فقه تفریعی اش روشن است، فقه مقارنش روشن نیست، اصولش روشن است، رجالش، فهرستش، اینجا اگر روشن شد، و باز دو مرتبه در اینها اینها یک زیربنای درستی بریزیم. مشکل کار این است. آن مشکل اصلی کار این قسمت است.

این که الان دارند علمای ما انجام می دهند در این دویست سیصد سال، سعی بیشتر این است که یک تأسیس، یک مبنای جدید در کل اینها بشود. و مخصوصاً اگر این مجموعه با هم مرتبط هم باشند. شیخ کلام هم دارد. این مجموعه اگر با هم مرتبط باشند، بسیار مجموعه درستی است.

و طبعاً روشن شد برایتان که کار سختی است. همین الان ملتفت شدید که کار، کار سختی است و آن هدف اصلی این است.

س: تحلیل در امور منقول استاد اینها دوری از فقه حساب نمی شود؟ هر کس به سلیقه خودش یک تحلیلی دارد، غایتش اینها

ج: این همه علم نوشتیم که سلیقه مطرح نباشد. این همه علما زحمت کشیدند

س: نه امور منقول را عرض می کنم،

ج: فرقی نمی کند

س: امور منقوله خب یک امر تعبدی است دیگر

ج: معلوم نیست

س: حالا هر کسی بیاید سلیقه ای این را تحلیل بکند.

ج: سلیقه ای که نیست که، خودتان جواب خودتان را دادید، نمی خواهد ما جواب بدهیم.

س: روی ارتکاز خودش است دیگر

ج: ارتکاز خودش که حجت نیست، باطل است که

س: همین با ارتکازات الان تحلیل می کنند دیگر

ج: خب برای همین است که تأسیس درست نمی شود. ذوقیات که نمی شود فقه

ما مشکلمان با ابو حنیفه این است. ابو حنیفه برداشتش ذوقی است از اسلام. الان در زمان ما چیزی که خیلی متعارف دارد می شود، از

آن ذوقی ابو حنیفه هم بدتر است. چون ابو حنیفه سعی می کرد یک سر و سامانی به ذوقیاتش بدهد. الان چیزهایی که مطرح می شود

گاهی سر و سامانی هم ندارد. یک ذوقیات... خب این که سلیقه که کار نمی شود.

تمام هنر این است که علم باشد. علم هم قابل انتقال است. سلیقه و ذوق قابل انتقال نیست، مثل کشکول عرفا

س: همین تشتت آرائی که در فقه هست

ج: خب اینها را می فهمیم تشخیص می دهیم، می فهمیم این آقا اهلش نیست دارد پرت و پلا صحبت می کند.

س: حکم الله یک چیز بیشتر نیست، حکم الله واقعی یک چیز است، درست است؟ این تشتت آراء

ج: ببینید ممکن است آن بحث این است که این حکم الله در کجا هست، چه جوری است، یکی به این معنا، آنها بحث دیگری است.

س: نه می خواهم بگویم این تحلیلات یک نوع دوری از فقه حساب نمی شود. و لذا امام زمان علیه السلام وقتی می گویند تشریف

می آورده

ج: اول این کتابها را می سوزانند

س: واقعا هم همین طور است. یک چیزی می فرمایند که اینها می گویند اینها که نبوده، در حالی که بود، اما تحلیل اینها، اینها را به

یک سمت و سوی دیگری برده

ج: تمام همت من، الان ربع ساعت صحبت کردم این است که این تحلیلها را بدهیم به اهل بیت (ع) برسانیم. به همان راهی که پیغمبر (ص) فرمود قرآن و عترت. آن وقت علم معنایش این است؛ اگر من توانستم موفق بشوم و ارجاع بدهم، شما هم رویش کار می کنید. اما ذوقی بود، مال من است. شما نمی توانید رویش کار کنید. ذوق و سلیقه شخصی است.

اشکال مهمی هم که الان غرب روی دین دارد به طور کلی، ادیان به طور کلی، می گوید دین هنوز حالت مکاشفات شخصی است، حالت شخصی دارد. دین و مجموعه ای که به اسم دین است جنبه علمی ندارند. اشکال اساسی این است.

البته اینها دین را چه می گویند؟ آنهایی که در هند است، سیصد تا دین در هند است، هند و مسیحیت و اسلام و همه را با همدیگر، فرض کنید مثلاً توی مکزیک و آمازون و هر چه که هست، این مجموعه را به هم می ریزند، اسمش را دین می گذارند. آن بحثی که شما می فرمایید همین طور، تمام، من خیال می کردم تا حالا ملتفت، اصلاً تمام همت من توی این بحثها چند سال است مکاسب تشریف می آورید، که ما به مباحث دینی مان سبقه علم بدهیم. این را سبقه علم بدهیم. قابل طرح بداند.

آنها هنوز حرفشان این است که دین قابل طرح نیست، علم نیست. دین شؤون شخصی است، مکاشفات شخصی است، پرتو ذات است به اصطلاح

س: آن تعبید تحلیل نشده است که قابل عرضه

ج: اصلاً و لذا چه می شود بیشتر می گویند آقا این جور گفت تو چشمت را ببند قبول بکن.

تعبید یک دفعه حکم الهی است، آن قطعاً تعبید است، صد در صد. یک دفعه آنچه که ما الان اینها طرق هستند، این طرق هستند، بحث خبر واحد، ظواهر کتاب، اجماعات، شهرات و اینها همه طرق هستند. یک بحثی که هست در حوزه های ما طرق را هم تعبیدی گرفتند. اینجا سعی من تا حالا این بوده کرارا هم گفتم، این خیال نفرمایید ما همین جور کشکی کلمه مان را انداختیم پایین داریم می رویم جلو، کرارا عرض کردم سعی ما این بوده که این تعبید را هشتاد درصدش واقع گرایی بکنیم، از تعبید در بیاوریم.

و واقع گرایی شرط اولش این است که قابل انتقال باشد. من مطرح بکنیم، شما فکر بکنید، کس دیگری فکر بکنید، شما نظر بدهید، کس دیگر نظر بدهد، این قابل انتقال باشد، اگر قابل انتقال نباشد علم نیست. بیست درصدش را قبول کردیم.

گفتم همین تازگی یکی از این مستشرقین ۲۲:۰۴ پیش ما آمده بود، آن داشت از شاخ نقل می کرد که شاخ نمی دانم چه گفته، مثلاً علوم اسلامی فلان، گفتم آقا این را مختصر برای بگویم، ایشان بین واقع گرایی و حجت گرایی می گوید باید فرق گذاشت. راست هم می گوید. ما الان در حوزه هایمان وقتی الان حجیت خبر شما قبل از اینکه تشریف بیاورید با ایشان، خبر ثقه حجت تعبد است، اینها همه تعبدی است.

تعبد را بخواهیم برایتان معنا بکنیم این طور است. ببینید یک اتاقی را بگیرید، پنجره هایش را ببندید، چراغش را هم خاموش کنید، یک کسی یک گلدان دستش هست و کتاب، بگویید آقا دست من را بده، ببریدش توی اتاق، بگویید گلدان را اینجا بگذار، بعد کمی بچرخید می گوید کتاب را هم اینجا بگذار. نفهمیدید نه گلدان را کجا گذاشتید نه کتاب را. این تعبد است.

در مقابل این چراغ را روشن کنید، ایشان خودش تشخیص می دهد کتابخانه کجاست، گلدان کجاست، خودش گلدان را جای گلدان می گذارد، کتاب را در کتابخانه. این تعبد نیست. این فرقی که مثالی که من زدم.

آنچه که الان شما در حوزه ها می خوانید اتاق تاریک است. اتاق تاریک است، چشم را بردند در اتاق تاریک این را اینجا بگذارید. این خبر مال فلان است، این حجت است تعبدی، چرا دیگر چرایش را نگو. آن که ما در ذهنمان هست این قابلیت، اصلاً چون ما اعتقادمان این است که وقتی یک شریعتی خاتمه شد، اعلامش هم، رسانه اش هم باید خاتمه شرایع باشد. نمی شود یک شریعتی خاتم شرایع الهی و به این معنا که هر چه در عالم هر چه در وحی در زندگی انسان تأثیرگذار است، دیگر تمام شد، توسط پیغمبر (ص) گفته شد، هیچ نکته ای از وحی نیست که پیغمبر جدید بیاید. تمام شد. چون پیغمبر جدید یا باید بیاید برای نکته جدید یا برای اصلاح شریعت قبلی. یکی از این دو تا دیگر. پیغمبر اکرم (ص) می فرماید هر چه مربوط به وحی است من گفتم. اگر هم در شریعت بناست خدای ناکرده

انحرافی بیاید، تحریفی بیاید، خرافات بیاید، کتاب و عترت حل آن می کند. پس دیگر احتیاجی به شریعت جدید نیست. اصلاً این کتاب و عترت در تثبیت نبوت خاتمه است دیگر.

س: تبیین

ج: تبیین نبوت خاتمه است که شما تصور دیگر نکنید ما مثلاً وحی جدید بیاید، پیغمبر جدید بیاید. آن وقت صحبت سر چیست؟ وقتی یک شریعت خاتمه شد رسانه اش هم باید مناسب با آن باشد. این که دارد به لسان عربی مبین، مال همین است دیگر. نمی شود رسانه ابهام آمیز باشد. اصلاً نمی خورد به شریعت خاتمه نمی خورد.

س: خب همین دیگر الان همین تشنت آراء نمی خورد به آن

ج: خب ما می خواهیم چه کار کنیم؟ تشنت آراء را حلش بکنیم.

مثل اینکه در زمان غیبت صغری که تشنت آراء بود، مرحوم حسین بن روح گفت بیا یک کتاب فقهی بنویسیم مثل این توضیح المسائل مراجع هست، یک کتاب فقهی بنویسیم آراء قم و بغداد را جمع بکنیم، این تشنت بین شیعه را برداریم. امام (ع) هم که غایب شدند. این فقه الرضا می گویند همان است دیگر. حالا یا تکلیف یا تأدیب. این همان فقه الرضا است که شلمغانی... البته این کتاب موجود اگر تکلیف باشد تقریباً هفتاد درصدش قمی است، شاید سی درصدش بغدادی است.

س: یعنی شلمغانی جمع کرده بین دو تا

ج: جمع کرده بین دو تا

س: بین کدام مکاتب؟

ج: بغداد و قم.

لذا این کتاب را مرحوم حسین بن روح گفت به آن عمل کنید. نگاه کرد گفت سه چهار موردش خراب است، بقیه اش خوب است، عمل کنید. این منشأ چه شد؟ این منشأ شد که شیعه یک مقداری از این ناراحتی نجات پیدا کند.

بحث سر این است که علم، یعنی روشن شد چه می‌خواهیم بگوییم؟ این حرفها را گاهی اوقات بعضی می‌زنند یا در هوا می‌زنند. ما حرفمان این است که اگر بناست شریعت خاتمه باشد، یعنی روی کره زمین، از قطب شمال تا قطب جنوب، برای تمام نژادها، برای تمام انسانها، برای تمام ۲۵:۴۷ فکری، دکتر باشد استاد دانشگاه باشد، دهاتی باشد، زن باشد، مرد باشد، پیر یا جوان باشد، این قرآن و عترت کافی است.

خب طبیعتا باید رسانه‌اش مناسب با این باشد. خب نمی‌شود رسانه مناسب با این نباشد. آن رساله باید طبیعتا این طور باشد. یعنی رسانه باید جوری باشد، اعلان باید جوری باشد، بیان به اصطلاح ما، و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، این رسول باید یک جوری باشد که تمام اینها را شامل بشود. چون فرض قرآن که این است که دیگر خب جزو عقاید ماست دیگر.

س: نه در طول این هزار و مثلاً صد سال دویست سال، این بیان آقا موفق بوده یا نه؟

ج: تا حد زیادی چرا

س: همان مسیری که اهل بیت علیهم السلام

ج: چرا همان مسیر. ببینید مجموعاً

س: ۲۶:۳۳

ج: نه منصفانه بخواهیم بگوییم مجموعاً در مجموعه موارد فقهی ما آن که تا حالا به ما رسیده، البته ما یک مشکل دیگر داریم در شیعه، متفرق هم هست، ممکن است یک حدیث در ابواب طب مرحوم مجلسی آورده یک حکم شرعی هم از توش در می‌آید. ما مجموعه روایات اهل بیت (ع) با مجموعه فقهی که ما داریم چیزی در حدود هشتاد درصدش جواب می‌دهد. بقیه را باید به اصول و قواعد کلی مراجعه کرد. لکن پراکنده است. این اصلاً هنر اهل بیت (ع) این بود. اصلاً هنر اهل بیت (ع) و هنر فقه‌های اهل بیت (ع) این است که بتواند اینها را در بیاورد.

اگر نشده کوتاهی در جای دیگر است.

س: این را شما چه معنا می کنید؟ هر چقدر نفهم تر بهتر

ج: در فقه؟

س: بله بله

ج: گفته شده چرا

س: هر چه قدر نفهم تر بهتر

ج: همان تعبد دیگر. نمی خواهد بگویند. گوشت را ببند برو توی اتاق تاریک این را اینجا بگذار آن را آنجا، بیا بیرون. هیچی هم دیگر

نگو، هیچ بحثی هم نکن، سوال هم نکن.

س: همین دیگر

ج: خب من گفتم به شما، تحلیلش هم کردم به شما

س: می خواهم بگویم راه

ج: نمی شود با خاتمیت نمی سازد.

شما یک مخاطب هفت میلیاردی دارید. با این مخاطب هفت میلیاردی این حرفها نمی سازد.

س: تعبد ۲۷:۴۴

ج: تعبد در مقابل شریعت چرا، آن صد در صد است. اگر حکم خدا... الان مشکل ما تعبد در طرق است. وصول به قرآن و سنت است.

وصول به قرآن و عترت است. اما اگر رسیدیم حکم الهی بود، آنجا تعبد صد در صد است. و این هم نکته اش این است طبیعت ادیان

روی کره زمین است، اصلا دین یعنی تعبد. ان الدین عند الله اسلام، بعضی این جور معنا می کنند، اصلا دین یعنی تسلیم. آن دین

آفریقایی هم تمام دین، اصلا علم را که بشر از قرن مثلا هفدهم میلادی شروع کرد، برای تسلیم در مقابل دین نباشد. این را خب ما

صاف به آنها می گویم، دین یعنی تسلیم، قطعاً ما با غربیها اختلاف داریم، با شرقی هایش هم اختلاف داریم. این این جور نیست که اگر

ما چهار تا کلمه به قول امروزی روشنفکری صحبت کردیم، بز نیم زیر قضایا. دین یعنی تعبد. آنچه که الان توش بحث است، اینها تفکیک شده، وصول است، طرق وصول است.

روشن شد؟ اینها در طرق اصول شروع شدند این پرت و پلا صحبت کردن

س: خیلی چیزها به نام دین جا

ج: هان، دقت کردید؟ دین اگر شد، اصلا دین در روی کره زمین تعبد. اختصاص به اسلام ندارد. مسیحیت هم همین طور است. اصلا دین یعنی این ارتباط با عالم غیب دارد. عالم غیب یعنی تعبد. چون عالم شهود که ما می بینیم. این دکتر می گوید شیر خوب است، آن دکتر می گوید شیر بد است، آن عالم طبیعی، اینها می آیند اقامه شواهد می گویند، می گویند شیر که می خوری اینطور می شود، خب خیلی واضح است که تعبد توش ندارد. در طب که تعبد ندارد.

البتّه طب مثل بقیه علوم طبیعی الان هم بعضی دکترها پیش من بودند، به آنها هم گفتم. طب نقطه مجهول دارد. غیب دارد. اما تعبد ندارند. یعنی می گویند ما نمی توانیم با این طب تمام صد در صد علاج را درست کنیم. باز هم جایی گیر می کند. این دارد، طب این را دارد. اما طب اساسا تعبد نیست. آن نقطه مجهول مال عالم واقع است. چون عالم واقع فوق العاده وسیع است. فوق العاده.

حالا فرض کنید هم مثالی که من چند بار عرض کردم، می گویند انسان، وجود ما هم، صد میلیارد سلول دارد. آنچه که علم به آن نرسیده این است که فرض کنید از این صد میلیارد ممکن است ده میلیارد سلول رافهمیده به کجاها ارتباط دارد. مثلا این به این سبزی ارتباط دارد، این به مواد شیمیایی ارتباط دارد، این به غذا، این ارتباطاتی است که بشر دارد دیگر با طبیعت دارد. اما این طور نیست که بشر هنوز بتواند آن صد میلیارد که نه، خیلی کمتر از صد میلیارد را پیدا بکند. یعنی می گوید آقا این مریض است. چرا؟ چون فلان چیز دارد. این ممکن است این مریض ارتباطش با آن علت دو میلیارد باشد. با پنج میلیارد دیگر هم رابطه دارد که اصلا بشر نمی داند. سرش این است.

.....
یعنی آن که در علم جدید، در طب، آمدند به نام غیب قبول می کنند این است. یعنی یک قسمت هایی... و لذا می گویند در این اتاق بیست نفر هستند، یک حالت واحدی هم دارند، فرض کنید درجه هوا یکی است. پانزده نفرشان سرما می خورند، پنج تایشان نمی خورند. پس این بدن که رابطه دارد با فضا، این رابطه اگر واقعی باشد ما می گوییم باید سرما بخورند، پنج تایشان نمی گیرند. فلان و بیروس آمده باید بگیرند، ده تایشان نمی گیرند، بعد داروی واحدی را می دهند، به پانصد نفر می دهند، ۴۶۰ نفرشان خوب می شوند، ۴۰ نفرشان خوب نمی شوند.

س: در طرق وصول به دین خودش چرا حالت تعبدی دارد؟

ج: همین، اینها آمدند گفتند دین حالت تعبدی پیدا کرده، می گفت ان جاءکم فاسق بنبأ، دین آمد تعبد داد.

س: یعنی طرّش هم تعبدی است؟

ج: هان طرّش هم تعبدی است.

س: این را که می گوید؟

ج: خب اهل سنت می گویند، شیعه ها آقای خویی هم می گوید خب. حرف آقای خویی چیست؟ خب همین است دیگر. الان قبل از شما با ایشان صحبت می کردیم.

ایشان می گوید طرق هم تعبدی است. اجماع، این تعبدی است، شهرت، شورا، الان الحمد لله ما در اصولمان شورا را مطرح نکردیم، از بحث خارج شدیم.

س: ۳۱:۴۵

ج: شارع می تواند. ما عرض کردیم تعبد معقول هست، مشکل ندارد، فقط دلیل برایش نیامده است.

س: یعنی مشهور مقابل آقای خویی حرف می زنند؟ آقای خویی می گوید خب

ج: نه خب داریم از علمای ما می گوید خبر عدل، آقای خویی می گوید خبر ثقه. یکنواخت که نیستند. اهل سنت هم می گویند خبر عدل. من تا حالا این مباحث را خیلی مطرح کردم، چون اینها مباحث کلیدی هستند، من خیال می کردم شما ملتفت شدید. اینها جزو مباحث کلیدی است، یعنی شما باید یک احاطه پیدا کنید، هم به حال بشر هم به حال ادیان و هم به حال شریعت و هم به حال شیعه، هم به حال سنی ها و کل بشر. یعنی ما وقتی مسئله قرآن و عترت را مطرح می کنیم، می گوئیم دین برای تمام کره زمین است. طرح پیغمبر(ص) این هست که هر جا اسم قرآن بشود همراهش باید عترت هم باشد. پس ما وظیفه مان قصور داریم دیگر. یعنی شما تمام کره زمین هر جا مسلمان نماز می خواند، الحمد می خواند باید نام عترت هم برده بشود.

س: یعنی الان این شرع از قیاس و استحسان صحبت می کند از تعبد خارج می شود؟ نه

ج: آنها هم قیاس را زدند به شارع، گفتند شارع به ما گفت.

س: نه همان طرق تعبدی دیگر استحسان را شارع کجا گفته؟

ج: استحسان در حقیقت طریق نیست، مصدر تشریع است. بدتر از طریق است.

س: ۳۳:۰۶

ج: نه قیاس، استحسان یک چیزی است اینها استحسان و قیاس طریق نیستند. مصادر تشریع هستند. بدتر از تعبد است.

س: یعنی پس می خواهم بگویم در این طرق اینها سلیقه به خرج دادند دیگر. درست است؟

ج: سلیقه نیست، استدلال است دیگر

س: استدلالشان همان در فقها

ج: شما اسم اینها را سلیقه نگذارید. مغزش این جوری است دیگر. عرض کردم بحث ببینید ابن حزم می گوید اگر حدیث صحیح السند

بود، این حکم آیه دارد. خب شما اصلا خنده تان می گیرد از این حرف. خیال می کنید من الان شب نهم ربیع دارم صحبت می کنم، شب

عید الزهرا(س)، شب عید عمر، اصلا به ذهنتان می آید که حدیث صحیح مثل آیه است؟ ابن حزم نوشته چاپ هم شده است. می گوید انا

.....
نزلنا الذکر شامل حدیث صحیح هم می شود. انا نزلنا الذکر و انا له لحافظون؛ مخصوصا حدیث صحیح آنها ابو حریره و احادیثی که اینها نقل می کنند.

خب شما واقعا از این مطلب خنده تان هم شاید بگیرد. اینها را سلیقه ای اسمش را نگذارید حالا ما معتقدیم که دور شدن از اهل بیت (ع) این مشکلات را دارد که از این پرت و پلاها بگویند. اینها مشکلشان این است که وقتی این راهها بسته شد، مجبور شدند این راهها را انتخاب بکنند.

لذا ما مصادر تشریع را منحصر در قرآن و سنت می دانیم. سنت هم سنت اهل بیت (ع) است، عترت است. خب خیلی ما باید یعنی انصافش این است که البته علمای شیعه که کوتاه نیامدند، حالا شاید فرض کنید امثال بنده که بی حال هستیم، انصافش این است که مستفاد از حدیث خوب دقت کنید، کتاب الله و عترتی، یعنی هر جا آیه قرآن آمد، باید عترت پهلویش باشد. الان توانستیم این کار را بکنیم؟ علمای شیعه.

س: نه منظور ما این است استاد این استظهاری که این فقیه دارد با همان استحسانی که اهل سنت دارد چه فرقی می کند؟

ج: بعضی جاهایش فرقی نمی کند، بدتر از آن است. بعضی جاهایش، بعضی هایش نه.

س: در تمام مطلب همین است.

ج: بعدش هم بعضی هایش عنوان